

براعت استحصال: به معنی مقصد چینی شاعر برای بیان مضامین اصلی داستان

است.

فردوسی در مقصد رسم و سهراب فلسفه فکری خود درباره فرد را نمایان می کند.

اگر تندی برآید ز کعبج بچاک افکند تا رسیده ترفیع

لسماره خواستش ارداگر هترمند دانشش اربی هنر دانا

اگر فرد درست بیدار چیست ز داد این همه بانگ و فریاد چیست

ازین راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر ترا راه نیست مرگ

همه تا در آن رفتی فرار به کس بر نشد این در راز باز آزمونی نزدیک شدن

برفتن مگر بهتر آیدش جای چو آرام یابد به دیگر سرای مرگ آرامش بیشتری پیدا کند بعد مرگ

دم مرگ چون آتش هولناک ندارد ز بریا و فرقت یک لحظه مرگ تشخیص نفس بلی مرگ پیر همه را میکشد

درین جای رفتن نه جای درگ پراسپ فناگر کشد مرگ نگ

چنان دان که درست و بیدار نیست چو دار آمدش جای فریاد نیست مرگ عدل است دبی انصافی نیست پس فریاد و شین نکن

جهانی و پیری به نزدیک مرگ یکی دان چو اندر بدن نیست مرگ مرگ به سن ربطی نبار

دل از نور ایمان گز آلوده‌ای
 اگر دل تو از ایمان باشد

بر این کار پردازان ترا راز نیست
 اگر جان تو با شیطان شریک نیست
 پس درباره این کار خدا هست و هو نمی کنی
 به گیتی دران کوش چون بگنری
 سرانجام نیکی بر همد بری
 بجیری

کنون رزم سهراب رانم نخست
 ازان کین که او پاید چو پیوست

یا
 جنت

رزم رانم: صحبت کنم

ز گفتار دهقان یکی داستان
 یونیم از گفته باستان
 قوم با فرهنگ از گفته های باستانی از زبان دهقان برای شما روایت می کنم

ز صوبه برین گونه پراشت یار
 دانا
 که رستم یکی روز از باصدا
 دگر می کرد

عجی بد دلش ساز نصیبر کرد
 عمگین بود
 که رستم و ترکش پر از تیر کرد
 آماده شدن برای کاری

لیدی مرز توران چو پنهان روی
 رفت
 چو شیر در آناه نخچیر جوی
 خشمگین تشار

چو نزدیک مرز توران رسید
 بیابان سراسر پر از گور دید
 گداز

براموشت چون گل رخ تاج بخش
 بختییر وز جای بیکند رخس

به تیر و کمان و به گرز کمند
 به واسطه کمان چند چیز تشار کرد
 بپوگند بر درشت نخچیر چند

و خاشاک وز خاد و شاخ رحمت
 یکی آتشی بر فروزید
 سست تند

چو آتش پرالنده شد پلین
 فیل تن : درشت هیکن
 درختی بجیب از در پاپزن
 مثل سیف کباب

یکی نزه گوی بند پر درخت که در چنگ او پر فرعی سفت
 دست رستم اندازه پورخ وزن نداشت
 (سبک بودن)

چو بیان شد از هم بکند و بجزد ز معر استخوانش بر آورد کرد
 تا معز استخوانش را خردر تا بود کردن

بخت و بر آسود از روزگار چنان و چنان رخس در عرزار
 در حالی که رخس می چید و می چید

سواران ترکان تنی هفت و هشت بیان داشت نخصیر که برگذشت
 صفت ع الان به صورت مفرده گفته می شود
 سواران ترک (مطابقت موصوف از صفت)

یکی اسپ دید در عرزار بگشند گرد لب چریار

چو بر رشت مر رخس را یافتند سب فرسان سوی بند کردنش بگشند
 چون رفتند که رخس را به بند بگشند

گرفتند و بردند بیان به شهر لایزه ارونده رخس را به شهر بردند و سوارش کردند
 هی هر یک از رخس جسته به سوارش کردند

چو بپار شد رستم از غاب خوش به کار آمدش باره دستکش
 اسب خورش دست خورش سوار

بیان فرغزار اندرون بتدرید ز هر سو همی بارگ را ندید
 درون فرغزار اسب به رخس